

در تعیین قیمت نفت شکل گرفت.

طی سالهای دهه ۸۰ با شروع انقلاب الکترونیک و رواج استفاده از انواع مختلف دیگر انرژی نقش نفت کاهش یافت، به طوری که نسبت یک به یک قبلی (یک درصد رشد اقتصادی و یک درصد افزایش تقاضا برای نفت) تخفیف یافت. اما کماکان نفت به عنوان ماده اولیه و عامل ایجاد و انتخاب استراتژی جایگزین صادرات برای کشورهای صادر کننده باقی ماند. در این دوره، اوپک از موضع تولید کننده اصلی و عرضه کننده عمده نفت خام عقب نشست و به تولید کننده پسمانه و متعادل ساز در بازار نفت مبدل شد، به طوری که مانده تقاضا، پس از عرضه نفت از سوی کشورهای غیر اوپک، را تأمین کرد. در این دوره، الگوهای اقتصادسنجی مانند حداکثر کننده درآمد، انرژی های جانبی و به دنبال آن الگوهای شبیه سازی مورد استفاده قرار گرفت. کتاب بخوبی توانسته است روند تکاملی بازار نفت را از آغاز تا کنون مورد بررسی قرار دهد، هرچند از بعد تاریخی دچار کمبودهایی است.

مرتضی قره باغیان

گروه اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس

## جوامع نیرومند و دولتهای ضعیف: روابط دولت و جامعه و توانایی های دولت در جهان سوم

Joel Migdal, *Strong Societies and Weak States: State- Society Relations and State Capabilities in the Third World*.  
Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1988, 296 pages.

کتاب جوامع نیرومند و دولتهای ضعیف: روابط دولت و جامعه و توانایی های دولت در جهان سوم در زمره آثار روبه افزایشی است که به تازگی از چشم انداز روابط جامعه و دولت نوشته شده اند. پرستی که نویسنده از این مبحث گسترده برمی گزیند این است که چرا در جهان سوم برخی دولتها موفقیت بیشتر و برخی توانایی کمتری در تحقق بخشیدن به آرمانهای رهبران خود داشته اند. بنابراین، در کتاب از یکسو درباره توانایی ها و ناتوانی های دولت در ترغیب مردم برای اجرای خواسته های حکام بحث می شود و از سوی دیگر، تأثیرات محدود کننده ساخت جامعه بر توانایی های دولت مورد بررسی قرار می گیرد. همه دولتها در برخی زمانها و

درمورد بعضی گروههای اجتماعی یا برخی مسائل توانایی محدودی در اعمال اراده خود دارند. به عنوان مثال، در زمان بحران و درمورد گروههای مخالف یا درمورد کنترل رفتار مردم توانایی دولتها دچار محدودیتهایی می شود. اما به نظر نویسنده رهبران بسیاری از کشورهای جهان سوم دچار محدودیتهای فراوان در اعمال کنترل اجتماعی بوده اند و بررسی دلایل این وضع موضوع اصلی بحث کتاب را تشکیل می دهد.

از لحاظ نظری، نویسنده مخالف دیدگاههای «خطی و فرجامشناسانه» نظریات نوسازی غربی است که تنها تأثیرات مرکز بر پیرامون را بررسی می کنند و از بررسی تأثیرات پیرامون بر مرکز غافل مانده اند. همچنین به نظر نویسنده تحلیل طبقاتی جوامع در حال توسعه نمی تواند پویایی و تحولات آن جوامع را بدرستی توضیح دهد. بعلاوه، نویسنده کتاب با وجود بهره برداری از برخی وجوه نظریه نظام جهانی، این نظریه و نظریه وابستگی را برای توضیح تحولات کشورهای جهان سوم نارسا می یابد. بر طبق استدلال نویسنده، به طبع عوامل اقتصادی و سیاسی ناشی از نظام جهانی فرصتها و تنگناهایی برای کشورهای جهان سوم ایجاد می کنند. اما پویایی (دینامیسم) روابط دولت

و جامعه در این کشورها از حدود تأثیرات روابط مرکز و پیرامون جهانی بسی فراتر می رود. به طور کلی، به نظر نویسنده بیشتر نظریات رایج درباره کشورهای جهان سوم، از نظریه نوسازی و وابستگی و نظریه های مارکسیستی گرفته تا نظریات کاملاً تجربی و توصیفی درباره نخبگان سیاسی، بیش از حد لازم بر دولت تأکید گذاشته اند. نگرشهایی که بر دولت در جهان سوم تأکید می گذارند، بر طبق تمشیل نویسنده «بجای موش، تله موش را می بینند». مسئله اساسی میزان استقلال عمل و قوت دولت در این جوامع است. نویسنده بجای نگرش «دولت - محور» از نگرش «جامعه - محور» حمایت می کند. نگرشهای «دولت - محور» فقط پایتخت، نخبگان سیاسی و اقتصادی و سرمایه های خارجی را می بینند، درحالی که مرکز تابعی از پیرامون است.

نمونه های تاریخی تحلیل نویسنده در خصوص توانایی های دولت در جهان سوم عبارت اند از: سیرالئون، مصر، هند، مکزیک و اسرائیل. در یک سر طیف توانایی هایی دولت، «دولت ضعیف» سیرالئون و در سوی دیگر، «دولت نسبتاً نیرومند» اسرائیل قرار دارد. مصر، هند و مکزیک، در حد وسط طیف، توانایی های کم و بیش مختلفی

در حوزه ها و مسائل گوناگون داشته اند. مظهر توانایی رسوخ و نفوذ این دولت‌ها در جامعه، نهادهای حکومتی جدید و متعددی است که به تازگی تأسیس شده اند. با این حال، چنین دولت‌هایی در بسیج یا کاربرد منابع یا در تخفیف تعارضات و شکافهای اجتماعی دچار ضعفهای اساسی بوده اند.

به طور کلی، رهبران کشورهای جهان سوم سعی داشته اند خود را سخنگوی طبیعی مردم و جامعه خود قلمداد کنند و بدین سان قوت و توانایی اجتماعی خود را مورد تأکید قرار دهند. معمولاً، در جامعه‌شناسی سیاسی کشورهای جهان سوم نیز دولت‌ها در مقابل جوامع، نیرومند و توانا تلقی می‌شوند و از نفوذ آنها در زوایای مختلف جامعه سخن به میان می‌آید. البته، چنین دولت‌هایی از لحاظ اندازه و منابع مورد بهره‌برداری و نهادهای اجرایی گسترش یافته‌اند، ولی نمی‌توان به استناد چنین تحولاتی از «دولت اقتدار طلب دیوانسالار» سخن گفت، چنانکه برخی از نویسندگان این عنوان را در وصف برخی کشورهای آمریکای لاتین به کار برده‌اند. این تنها ظاهر قضیه است و باید از حدود چارچوبهای دولت بگذریم و به درون جامعه‌نگاهی بیندازیم. کل استدلال کتاب در جهت فرارفتن از چنین

تصورات اولیه و کشف توانایی‌های محدود کننده «جامعه‌نیرومند» است. جامعه‌بدین معنا نیرومند و تواناست که در آن قواعد رفتار مردم مآلاً به وسیله قانونگذاری دولتی و تصمیمات اجرایی تعیین نمی‌شود. به رغم گسترش نفوذ مالی و دیوانی دولت در ظاهر، توزیع منابع در سطح محل در جهتی خلاف سیاستهای رسمی صورت می‌گیرد. شکاف و فاصله میان «قواعد بازی» و نیات دولتی از یکسو و قواعد عملی مردم در جامعه از سوی دیگر، نویسنده را به این نتیجه می‌رساند که بسیاری از رهبران دولت‌های جهان سوم، با همه منابعی که در اختیار دارند، در اجرای سیاستهای اجتماعی خود و در هدایت مردم به سوی هدفهای مورد نظر دولت با مشکلات اساسی مواجه هستند. تنها شمار اندکی از رهبران در این موارد توفیق داشته‌اند. اما چرا چنین بوده است؟ شکست نوسازی و گروه‌های نوساز چه دلیلی دارد؟

فصل اول کتاب درباره کشمکش برای کنترل اجتماعی میان دولت و گروه‌های اجتماعی است. کنترل اجتماعی از جانب دولت نیازمند چیزی بیش از صرف تأسیس نهادها و نفوذ نهادی و حتی استخراج منابع است. کنترل رفتار روزمره مردم و تأمین نمادها و اسطوره‌ها و شکل دادن به فرهنگ

سیاسی لازمه کنترل اجتماعی واقعی و بسیج حمایت جامعه است. برای اعمال کنترل اجتماعی بین نهادهای دولت و سازمانهای اجتماعی رقابت درمی گیرد. در پرتو این بحث اصلی، نویسنده بتدریج در فصلهای بعدی کتاب نظریه ای درباب توضیح دلایل ناتوانی اغلب دولتهای جهان سوم در اعمال کنترل اجتماعی مطرح می کند. در اغلب کشورهای در حال توسعه، به نظر نویسنده، ساخت دولت ضعیف و ساخت جامعه نیرومند است تا جایی که نمی توان گفت چنین جوامعی دارای ساخت دولتی به معنای واقعی کلمه هستند. نویسنده در بخش دوم کتاب پاسخهایی کلی و مقدماتی به این مسئله اصلی می دهد. توسعه بازار جهانی از نیمه قرن نوزدهم تا جنگ جهانی اول در این کشورها بسیاری از شیوه های عمل رایج را در آنها منسوخ ساخت. از جمله تحولات حقوقی در زمین داری، گردآوری منابع و مالیات و شکلهای جدید حمل و نقل تحولاتی در زمینه کنترل اجتماعی ایجاد کردند و موجب تضعیف آن شدند. بدون امکان کنترل اجتماعی دولت پدید نمی آید. پیدایش دولت کارا و توانا نیازمند امکان تمرکز ابزارهای کنترل اجتماعی است. در چنین وضعیتی تنها نمونه دولت کارا و توانایی که در سرزمینهای غیر غربی پیدا شد، دولت اصلاح طلب ژاپن در عصر میجی بود. در مناطق دیگر موانع متعددی بر سر راه پیدایش دولت توانا وجود داشت. به عنوان مثال، در کشورهای آمریکای لاتین اتحاد بازرگانان و سرمایه داران اروپایی با قدرتها و حکام محلی مانع عمده بر سر راه قدرت یافتن دولت و اعمال کنترل اجتماعی بود. در عوض، در چنین کشورهایی «افندی ها، کودیرها، زمین داران، کولاکها، ریاخواران و غیره» تقویت شدند. استعمار به طور کلی موجب تقویت قدرتهای محلی و پاره پاره شدن بافت کنترل اجتماعی شد. به نظر نویسنده، این میراث همچنان باقی و مانع کنترل اجتماعی یکپارچه است. کارگزاران کنترل دولتی در سطح محلی مواجه با انواع فشارها از جانب «مردان نیرومند» و قدرتهای محلی هستند. به نظر نویسنده، توانایی دولت در سه سطح قابل بررسی است:

۱. سطح رهبری که وظیفه اصلی اش نهادسازی، هدایت کلی و بسیج اجتماعی است؛
۲. سطح دیوانسالاری دولتی که می تواند از اختیارات خود در خصوص استخدام و توزیع منابع در جهت کنترل اجتماعی بهره برداری کند؛
۳. کارگزاران دولتی در سطح پایین که از دیدگاه نویسنده در

این خصوص از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ زیرا همین کارگزاران زیر فشار و اعمال نفوذ قدرتهای محلی قرار می‌گیرند. مشکل اصلی نهادسازی سیاسی، بویژه احزاب، در این جوامع برای رهبران این می‌باشد که همین نهادها ممکن است در شرایط ضعف دولت، با نیروهای گریز از مرکز ائتلاف کنند. بنابراین، حزب سازی دولتی به طور بالقوه خطرناک است. چنین است معمای حل‌کننده رهبرانی که از یکسو نیازمند ایجاد نهادهای کارآمد برای بسیج سیاسی هستند و از سوی دیگر ممکن است چنین نهادهایی از طریق ایجاد مراکز قدرت ثبات سیاسی را به خطر اندازد.

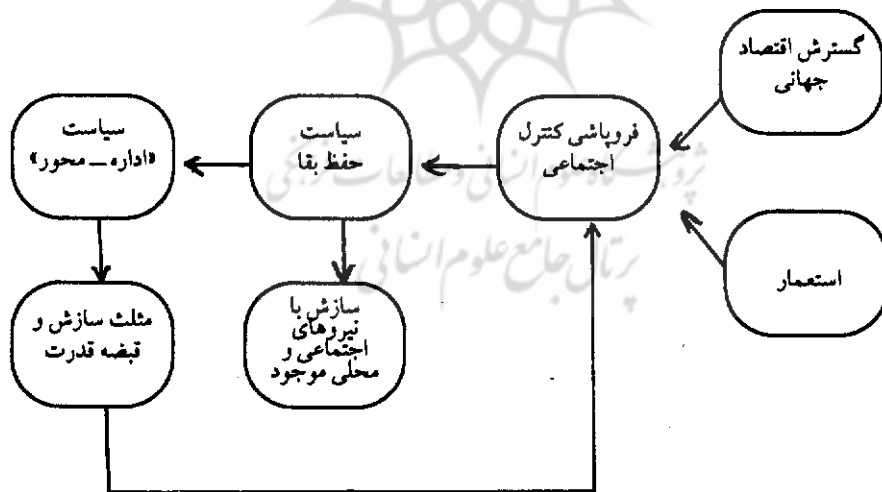
نویسنده در فصل ششم کتاب خود از تأثیرات چشمگیر جامعه بر دولت، یعنی تأثیرات کنترل اجتماعی گسیخته بر توانایی‌های دولت، بحث می‌کند. نتیجه این وضعیت، ناتوانی دولت در بسیج اجتماعی است که آن را به موقعیت آسیب‌شناسانه‌ای در می‌افکند که نویسنده از آن به عنوان «سیاست بقا» یاد می‌کند. منظور از این سیاست حفظ وضع موجود از طریق جلوگیری از بسیج مردم به وسیله قدرتها و سازمانهای اجتماعی است. رهبران دولتهای ضعیف وسایل مختلفی برای برخورد با این خصوص از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ زیرا همین کارگزاران زیر فشار و اعمال نفوذ قدرتهای محلی قرار می‌گیرند. مشکل اصلی نهادسازی سیاسی، بویژه احزاب، در این جوامع برای رهبران این می‌باشد که همین نهادها ممکن است در شرایط ضعف دولت، با نیروهای گریز از مرکز ائتلاف کنند. بنابراین، حزب سازی دولتی به طور بالقوه خطرناک است. چنین است معمای حل‌کننده رهبرانی که از یکسو نیازمند ایجاد نهادهای کارآمد برای بسیج سیاسی هستند و از سوی دیگر ممکن است چنین نهادهایی از طریق ایجاد مراکز قدرت ثبات سیاسی را به خطر اندازد.

نویسنده در فصل ششم کتاب خود از تأثیرات چشمگیر جامعه بر دولت، یعنی تأثیرات کنترل اجتماعی گسیخته بر توانایی‌های دولت، بحث می‌کند. نتیجه این وضعیت، ناتوانی دولت در بسیج اجتماعی است که آن را به موقعیت آسیب‌شناسانه‌ای در می‌افکند که نویسنده از آن به عنوان «سیاست بقا» یاد می‌کند. منظور از این سیاست حفظ وضع موجود از طریق جلوگیری از بسیج مردم به وسیله قدرتها و سازمانهای اجتماعی است. رهبران دولتهای ضعیف وسایل مختلفی برای برخورد با

قدرتهای محلی و اجتماعی به کار می‌برند، از جمله «خریدن» آنها، رشوه دادن و ارباب؛ البته گاه نیز بناچار موقعیت آنها را تشبیت می‌کنند. این هم یکی دیگر از معماهای بغرنج دولتهای ضعیف در جوامع نیرومند است. ناگزیر بین کارگزاران دولتی و مردان نیرومند محلی ائتلافهایی صورت می‌گیرد. مشکل اصلی تداوم گسیختگی در کنترل اجتماعی است. دولت در این جوامع «استیلا» ندارد. به نظر نویسنده در بین چنین دولتهایی دولت سیرالئون نمونه‌ای از ضعیف‌ترین دولتهاست که حتی نتوانسته کنترل معقولی در مورد بهره‌برداری از معادن الماس کشور اعمال کند. اما چنین وضعی استثنایی است، در کشورهای دیگر عوامل تاریخی و طبیعی به قوت دولت یاری رسانده‌اند. در مصر وضعیت جغرافیایی و تمرکز جمعیت در حوزه رود نیل دسترسی دولت به جامعه را آسان‌تر ساخته است. از این رو، دولت مصر در برخی موارد توانایی قابل ملاحظه‌ای در نفوذ و رسوخ در جامعه از خود نشان داده است که از آن جمله باید از اصلاحات ارضی ۱۹۵۲ در آن کشور یاد کرد. در هندوستان، استعمار به رغم تأثیرات تضعیف‌کننده‌ای که بر بافت کنترل اجتماعی گذاشت، دو تأثیر مثبت دیگر هم داشت:

یکی ایجاد وحدت از طریق ارتباطات و دیگری ایجاد نظام دیوانسالاری یکپارچه. دولت مکزیک اغلب به عنوان دولتی نیرومند با تمایلات کورپوراتیستی توصیف شده است، اما باید به یاد داشت که این وضعیت تنها پس از فرو نشستن تب و تاب انقلاب و به قدرت رسیدن دولت اصلاح طلب کاردیناس در دهه ۳۰ پدید آمد. به نظر نویسنده دولتهای مصر، هند و مکزیک در اعمال کنترل اجتماعی و در سیاستگذاری کارا تر و توانا تر بوده اند. هر سه کشور اصلاحات ارضی کم و بیش توفیق آمیزی انجام دادند. اما این دولتها در مقابل

می گیرد. در این کشور، نیروهای محلی و اجتماعی ضعیف بوده اند و قدرت در دست نهادهای سیاسی رسمی (مجلس، کابینه و دستگاه دیوانسالاری) قرار داشته است. به نظر نویسنده، در حال حاضر، احتمال افزایش کنترل اجتماعی در کشورهای جهان سوم ضعیف است و بدون افزایش توانایی بسیج اجتماعی، اجرای برنامه های اصلاحی با مشکل مواجه می شود. نویسنده کل استدلال خود را تحت عنوان «الگوی تعاملی روابط بین دولتهای ضعیف جهان سوم و جوامع آنها» به صورت زیر خلاصه می کند (ص ۲۶۸):



مقایسه با دولت اسرائیل باز هم از قوت لازم برخوردار نبوده اند. در طیف توانایی های دولت، اسرائیل در قطب قوی قرار

بر طبق استدلال نویسنده شمار دولتهای توانا در جهان سوم بسیار کم است و شاید محدود به اسرائیل، کوبا، چین، ویتنام،

تایوان و کره شمالی و جنرپی باشد. (درمورد ایران نویسنده براین نظر است که با سقوط نظام قدیم، عراق از فرصت فروپاشی کنترل اجتماعی استفاده کرده و به ایران حمله نمود. او در مورد ایران پیش از انقلاب براساس مطالب کتاب جیمز بیل، سیاست در ایران، به حضور «دوره‌ها» به عنوان گروه‌های غیررسمی مانع کنترل دولتی اشاره می‌کند (ص ۲۱۹) اما اشاره‌ای به رابطه دولت و جامعه پس از انقلاب ندارد).

سؤال اصلی این است که علل و عوامل پیدایش دولتهای توانا کدام اند؟ نویسنده در پاسخ از تأثیر عواملی مانند انقلاب، جنگ و مهاجرت‌های دسته جمعی بحث می‌کند. جنگ و انقلاب در چین، کوبا، ویتنام، روسیه و کره زمینه اصلی پیدایش دولتهای توانا بود. مهاجرت‌های دسته جمعی مثل موارد تایوان و اسرائیل نیز موجب تضعیف پایگاه‌های قدرت محلی و تحکیم قدرت دولت شد. مهاجرت یهودیان به اسرائیل مبنای قدرت محلی اعراب را درهم شکست. بعلاوه، هر دو کشور تجربه جنگ نیز داشته‌اند. درمورد کوبا نیز پس از انقلاب از جمعیت ۸ میلیونی آن کشور یک میلیون نفر «مهاجرت» کردند. آنها مهم‌ترین اهرم‌های قدرت سیاسی و اقتصادی محلی در

دوران پیش از انقلاب را دست داشتند. به نظر نویسنده، یکی از دلایل بقای دولت انقلابی کوبا همین مهاجرت دسته جمعی مخالفان بود، درحالی که درمورد کشور شیلی و انقلاب در آن کشور، تجربه شیلی سوسیالیستی شکست خورد؛ زیرا شیلی فلوریدایی در ۹۰ مایل خود [برای مهاجرت مخالفان] نداشت» (ص ۲۷۱). (البته در این زمینه نویسنده می‌توانست به مورد انقلاب اسلامی در ایران نیز اشاراتی کند). به طور خلاصه، جنگ، انقلاب، مهاجرت دسته جمعی و بحران اقتصادی از جمله عواملی است که به ضعف جامعه در مقابل دولت می‌انجامد. علاوه بر اینها، وجود تهدیدهای نظامی از خارج یا داخل از عوامل مهم تقویت دولت و کنترل اجتماعی است. به عبارت دیگر، تهدید نظامی، احساسات ملی‌گرایی را تقویت می‌کند. ملی‌گرایی یکی از عوامل تحکیم قدرت دولت در مقابل نیروهای گریز از مرکز بوده است. البته، در وضعیت پس از جنگ جهانی دوم، در دوران جنگ سرد و پیمانهای امنیتی، تهدیدهای نظامی خارجی نسبت به بسیاری از کشورهای جهان سوم کاهش یافت و این خود در ضعف دولت در مقابل جامعه در این کشورها مؤثر بوده است. سرانجام، نویسنده از مهارتهای

رهبران برای ساختن دولتی توانا نیز یاد می‌کند. مهارت رهبران در انتخاب کارگزاران، تبیین خط مشی‌ها و مسیرها، انعطاف‌پذیری در مقابل وضعیت متغیر و حساسیت نسبت به بحرانهای جاری در این زمینه تبیین‌کننده است.

در پایان، در مقام نقد باید یادآور شد که دولت‌توانمند در کشورهای جهان سوم ضرورتاً غیر سیاسی نیست. پیامدهای منفی ساختهای قدرت نیرومند در زمینه در هم شکستن حقوق و آزادی‌های اجتماعی را نیز باید در نظر گرفت. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد بحث نویسنده قدری کهنه شده؛ زیرا در وضعیت کنونی جهان، بویژه با بین‌المللی‌تر شدن اقتصاد و فرهنگ، مبانی دولت ملی به نحو فزاینده‌ای دچار بحران شده است.

حسین بشیریه

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

## ژئوپلیتیک اسلام و غرب

Graham E. Fuller and Ian O. Lessen. A Sense of Siege: The Geopolitics of Islam and the West. Westview Press, 1995 (A Rand Study), 193 pages.

هدف کتاب بررسی مفهوم «مسائل اسلام و غرب» است. در غرب، دو مفهوم، یعنی «موازنه قدرت» از یکسو و «رویاری تمدنها» از سوی دیگر، در شکل‌گیری اندیشه‌ها و نظریه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کنند. افول ایدئولوژی مارکسیسم و پیروزی و گسترش تمدن غربی موجب پیدایش یک خلاء در سطح جهان شده است؛ بدین معنا که جهان نیازمند ایدئولوژی است که توان تعدیل تسلط تمدن غرب را داشته باشد. اسلام فراهم‌کننده چنین ایدئولوژی تلقی می‌شود. اما نویسندگان از گنجاندن بحث در چارچوب «رویاری تمدنها» خودداری می‌کنند. نظریه رویاری تمدنها رد می‌شود؛ چرا که از نظر علمی این گونه نظریه‌ها با واقعیتها همخوانی نداشته، از لحاظ روانی - سیاسی می‌توانند موجب